

COPYRIGHTS

© 2020 by the authors. Licensee National Studies Journal. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

***Reconstructing the Paradigmatic Model of
Theoretical Problem Inference: A Conceptual
Framework for the Security Issue***

Nourollah Nourani*
Ali Alaei **

E-mail: nourani313@gmail.com
E-mail: a.alaei358@gmail.com

Received: 2026/05/18

Revised: 2026/08/23

Accepted: 2026/08/31

Doi: 10.22034/RJNSQ.2026.595276.1789

Abstract

Security studies have largely treated the security issue as a given phenomenon and have primarily focused on explaining its causes, consequences, and policy responses. Consequently, the theoretical process through which a social condition becomes a security issue—and the role of paradigmatic assumptions in that process—has received limited attention in the philosophy of social science. This study aims to reconstruct the logic of theoretical problem inference, with an emphasis on the security issue, and to develop a conceptual model explaining this process. The research is theoretical in nature, adopts a qualitative approach, and employs comparative qualitative content analysis. Drawing on foundational texts in the philosophy of social science and key works in security studies, the study reanalyzes ontological, epistemological, and methodological assumptions across major social science paradigms using abductive reasoning. The findings indicate that a security issue is not an inherent property of social phenomena but is constituted through the philosophical assumptions of each paradigm regarding social reality, the possibility of knowledge, and the logic of inquiry. Accordingly, the proposed conceptual model reconstructs theoretical problem inference through three interconnected dimensions—diagnosis, explanation, and intervention—which emerge as logical consequences of the coherence among ontological, epistemological, and methodological foundations rather than as independent analytical or policy stages. The study's main theoretical contribution lies not in redefining security itself but in reconstructing the paradigmatic logic of security issue formation, shifting the analytical focus from responses to security issues toward the conditions that make them theoretically conceivable. The proposed model also provides a conceptual framework applicable to the analysis of other social issues beyond security.

Keywords: Theoretical Problem Inference; Social Science Paradigms; Security Issue; Comparative Qualitative Content Analysis; Diagnosis; Explanation; Intervention.

* Postdoc in Sociology, University of Tehran, and Faculty Member, Ministry of Science, Research and Technology, Tehran, Iran.

** Ph.D. Candidate in Research Studies and Faculty Member, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author).

بازسازی الگوی پارادایمی استنباط نظری مسئله: چهار چوبی مفهومی با تأکید بر مسئله امنیتی

نوع مقاله: پژوهشی

نورالله نورانی*

علی‌اعلی‌بی**

E-mail: nourani313@gmail.com

E-mail: a.alaei358@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۲۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۶/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۹

چکیده

بخش عمده مطالعات امنیت، مسئله امنیتی را به‌عنوان واقعیتی از پیش مفروض تلقی کرده و تمرکز خود را بر تبیین علل، تحلیل پیامدها یا ارائه راهبردهای مواجهه با آن معطوف ساخته‌اند؛ درنتیجه، چگونگی شکل‌گیری نظری مسئله امنیتی و نقش مبانی پارادایمی در استنباط آن، کمتر به‌عنوان موضوعی مستقل در فلسفه علوم اجتماعی بررسی شده است. این پژوهش با هدف بازسازی منطق استنباط نظری مسئله، با تأکید بر مسئله امنیتی و ارائه الگوی مفهومی برای تبیین این فرایند انجام شده است. پژوهش از نوع نظری، با رویکرد کیفی و مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی تطبیقی است. داده‌های پژوهش از متون بنیادی فلسفه علوم اجتماعی و منابع معتبر مطالعات امنیت گردآوری و با اتکا به استدلال ابداکتی، از طریق تحلیل تطبیقی مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایم‌های علوم اجتماعی بازتحلیل شدند. یافته‌ها نشان می‌دهد که مسئله امنیتی ویژگی ذاتی پدیده‌های اجتماعی نیست، بلکه در چهارچوب مفروضات فلسفی هر پارادایم و از رهگذر تعامل مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی صورت‌بندی می‌شود. بر این اساس، الگوی مفهومی پژوهش، منطق استنباط نظری مسئله را در سه ساحت به‌هم‌پیوسته تشخیص، تبیین و تدبیر بازسازی می‌کند و نشان می‌دهد که این سه ساحت نه مراحل مستقل تحلیل یا سیاست‌گذاری، بلکه پیامدهای منطقی انسجام بنیان‌های فلسفی هر پارادایم هستند. سهم نظری پژوهش در ارائه تعریفی جدید از امنیت نیست، بلکه در بازسازی منطق پارادایمی تولید مسئله امنیتی و انتقال کانون تحلیل از «پاسخ به مسئله» به «شرایط امکان نظری مسئله‌مند شدن» است. الگوی پیشنهادی، افزون بر مطالعات امنیت، قابلیت به‌کارگیری در تحلیل سایر مسائل علوم اجتماعی را نیز دارد.

کلیدواژه‌ها: استنباط نظری مسئله، پارادایم‌های علوم اجتماعی، مسئله امنیتی، تحلیل محتوای کیفی تطبیقی، تشخیص، تبیین، تدبیر.

* فوق‌دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و عضو هیئت‌علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تهران، ایران.
** دانشجوی دکتری پژوهشگری و عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).



مقدمه و بیان مسئله

یکی از پرسش‌های بنیادین فلسفه علوم اجتماعی، تبیین شرایطی است که براساس آن، یک وضعیت اجتماعی به «مسئله» تبدیل می‌شود. اگرچه موضوعاتی مانند امنیت، هویت، نابرابری، مهاجرت و انسجام اجتماعی در کانون بخش گسترده‌ای از پژوهش‌های علوم اجتماعی قرار گرفته‌اند، بخش عمده این پژوهش‌ها مسئله را امری از پیش شکل گرفته فرض کرده و تمرکز خود را بر تبیین علل، تحلیل پیامدها یا ارائه راهبردهای مواجهه با آن معطوف ساخته‌اند. در نتیجه، با وجود گسترش مطالعات درباره مسائل اجتماعی، توجه اندکی به این پرسش معطوف شده است که براساس چه منطقی یک وضعیت اجتماعی واجد ویژگی «مسئله‌بودن» می‌شود؛ به بیان دیگر، هنوز به‌طور نظام‌مند روشن نشده است که چگونه یک وضعیت اجتماعی در چهارچوب‌های نظری متفاوت، به‌عنوان مسئله صورت‌بندی می‌شود و چرا یک پدیده واحد ممکن است در یک پارادایم مسئله تلقی شود؛ اما در پارادایمی دیگر، بخشی از پویایی عادی جامعه به‌شمار آید.

این خلأ نظری، در مطالعات امنیت نمود آشکارتری پیدا می‌کند. مرور ادبیات این حوزه نشان می‌دهد که بخش عمده پژوهش‌ها بر شناسایی تهدیدها، تحلیل عوامل ناامنی، ارزیابی سیاست‌های امنیتی، مقایسه رهیافت‌های نظری یا بررسی فرایندهای امنیتی‌سازی متمرکز بوده‌اند. اگرچه این مطالعات سهم مهمی در توسعه دانش امنیت داشته‌اند، نقطه آغاز مشترک آن‌ها این است که «مسئله امنیتی» از پیش مفروض گرفته می‌شود و پژوهش در پی تبیین، مدیریت یا کنترل آن است. در مقابل، این پرسش که چه سازوکار نظری موجب می‌شود یک پدیده اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی یا سیاسی در چهارچوب یک پارادایم معین به مسئله‌ای امنیتی تبدیل شود، کمتر به‌عنوان موضوعی مستقل مورد بررسی قرار گرفته است؛ از این‌رو، مسئله اصلی صرفاً اختلاف در تعریف امنیت یا منشأ تهدید نیست، بلکه تفاوت در منطقی نظری است که براساس آن، یک وضعیت اجتماعی قابلیت مسئله‌مند شدن پیدا می‌کند.

اگرچه رهیافت‌های تفسیری، انتقادی و پست‌مدرن، تلقی از امنیت را از واقعیتی ثابت و از پیش موجود به مفهومی وابسته به نحوه فهم واقعیت اجتماعی، نظم، کنش اجتماعی و امکان شناخت آن سوق داده‌اند، هنوز چهارچوبی منسجم برای تبیین این موضوع وجود ندارد که چگونه مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایم‌های علوم اجتماعی، منطق استنباط نظری مسئله امنیتی را شکل می‌دهند. در این پژوهش، «استنباط نظری مسئله» به فرایندی اطلاق می‌شود که طی آن، یک وضعیت

اجتماعی در پرتو مفروضات فلسفی یک پارادایم، قابلیت تشخیص، تبیین و تدبیر پیدا کرده و در نتیجه، به مسئله‌ای امنیتی صورت‌بندی می‌شود. بر این اساس، مسئله ویژگی ذاتی پدیده‌های اجتماعی نیست، بلکه پیامد نحوه تعریف واقعیت اجتماعی، امکان شناخت آن و منطق مواجهه با آن در هر پارادایم است (رستگار، ۱۴۰۳: ۱۵۵).

با وجود توسعه چشمگیر ادبیات مطالعات امنیت در حوزه‌هایی مانند نظریه‌های امنیت، مطالعات امنیتی انتقادی، امنیتی‌سازی و تحلیل سیاست‌های امنیتی، بررسی ادبیات نشان می‌دهد هنوز چهارچوب مفهومی منسجمی که به‌طور نظام‌مند نشان دهد چگونه مبانی فلسفی پارادایم‌های علوم اجتماعی شرایط امکان نظری مسئله‌مند شدن امنیت را فراهم می‌کنند ارائه نشده است. در غیاب چنین چهارچوبی، تحلیل مسائل امنیتی به‌طور معمول از خود مسئله آغاز می‌شود و در سطح توصیف مصادیق، تبیین علل یا ارزیابی سیاست‌ها باقی می‌ماند؛ در حالی که شرایط امکان نظری شکل‌گیری مسئله امنیتی کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ بنابراین، خلأ اصلی ادبیات نه فقدان نظریه‌ای جدید درباره امنیت، بلکه فقدان چهارچوبی برای تبیین منطق پارادایمی تولید مسئله امنیتی است.

بر این اساس، هدف این مقاله ارائه نظریه‌ای جدید درباره امنیت نیست؛ بلکه بازسازی چهارچوبی مفهومی برای تبیین منطق استنباط نظری مسئله امنیتی در پرتو پارادایم‌های علوم اجتماعی است. برای تحقق این هدف، پژوهش با بهره‌گیری از تحلیل محتوای کیفی تطبیقی، مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایم‌های منتخب علوم اجتماعی را بازتحلیل و مقایسه می‌کند و بر پایه یافته‌های حاصل از این فرایند، الگویی مفهومی مبتنی بر سه ساحت به هم پیوسته تشخیص، تبیین و تدبیر ارائه می‌دهد. نوآوری مقاله در ارائه تعریفی تازه از امنیت نیست، بلکه در بازسازی منطق پارادایمی تولید مسئله امنیتی و صورت‌بندی آن در قالب الگویی مفهومی است که پیوند میان فلسفه علوم اجتماعی، روش‌شناسی پژوهش و مطالعات امنیت را تبیین می‌کند.

پرسش‌های پژوهش

با توجه به خلأ نظری موجود در ادبیات مطالعات امنیت و با هدف بازسازی چهارچوبی مفهومی برای تبیین منطق استنباط نظری مسئله امنیتی در پرتو پارادایم‌های علوم اجتماعی، این پژوهش در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است.

- پرسش اصلی: چگونه مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایم‌های علوم اجتماعی، منطق استنباط نظری مسئله امنیتی را شکل می‌دهند؟



- پرسش فرعی: الگوی مفهومی استنباط نظری مسئله امنیتی چگونه روابط میان مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی را در قالب سه ساحت تشخیص، تبیین و تدبیر بازسازی می‌کند؟

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نوع نظری، با رویکرد کیفی و مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی تطبیقی است و در زمره پژوهش‌های تحلیل مفهومی و بازسازی نظری قرار می‌گیرد. هدف پژوهش حاضر، ارائه نظریه‌ای جدید درباره امنیت نیست، بلکه بازسازی منطق استنباط نظری مسئله امنیتی از طریق تحلیل تطبیقی مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایم‌های علوم اجتماعی است (نورانی و اعلائی، ۱۴۰۵: ۱۰۵)؛ ازاین‌رو، تحلیل محتوا در این پژوهش نه برای شمارش مفاهیم یا آزمون روابط تجربی، بلکه به منظور بازسازی روابط مفهومی و سازوکارهایی نظری به کار گرفته می‌شود که در پرتو آن‌ها یک وضعیت اجتماعی در چهارچوب هر پارادایم، قابلیت تشخیص، تبیین و تدبیر پیدا می‌کند.

واحد تحلیل پژوهش، گزاره‌ها، مفاهیم و استدلال‌های نظری مرتبط با مبانی فلسفی پارادایم‌های علوم اجتماعی است که در آثار بنیادی فلسفه علوم اجتماعی و ادبیات پارادایمی بازنمایی شده‌اند. انتخاب منابع بر دو معیار استوار بود: نخست، نقش آن‌ها در تبیین مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایم‌ها و دوم، ظرفیت تحلیلی آن‌ها برای بازسازی منطق استنباط نظری مسئله؛ بنابراین، معیار انتخاب منابع، جامعیت ادبیات نبود، بلکه ارتباط مستقیم با پرسش پژوهش و توان تبیینی آن‌ها در بازسازی سازوکار پارادایمی تولید مسئله امنیتی بود.

منطق تحلیل پژوهش بر استدلال ابداکتی استوار بود. در این رویکرد، تحلیل نه به صورت خطی از داده به نظریه و نه صرفاً از نظریه به داده انجام می‌شود، بلکه از طریق رفت و برگشت مداوم میان متون، مفروضات فلسفی و چهارچوب مفهومی در حال شکل‌گیری پیش می‌رود. در این فرایند، مفاهیم استخراج‌شده از متون به طور مستمر با یکدیگر مقایسه، بازتفسیر و در پرتو پرسش پژوهش سازمان‌دهی شدند تا روابط منطقی میان آن‌ها آشکار شود. حاصل این فرایند، فقط استخراج مفاهیم نبود، بلکه انتزاع سازوکارهای مشترک استنباط نظری مسئله و بازسازی الگویی مفهومی بود که بتواند تفاوت پارادایم‌ها را در سطح منطق تولید مسئله امنیتی توضیح دهد.

تحلیل محتوای کیفی تطبیقی در سه مرحله انجام شد. در مرحله نخست، گزاره‌ها و

مفاهیم مرتبط با مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی از متون منتخب استخراج و در قالب مقوله‌های تحلیلی سازمان‌دهی شدند تا ساختار مفهومی هر پارادایم بازسازی شود. داده‌های مورد استفاده، داده‌های ثانویه استخراج‌شده از کتاب علم و مسئله اجتماعی (نورانی، ۱۴۰۱) بود که با هدف بازسازی مبانی فلسفی پارادایم‌های علوم اجتماعی تولید شده‌اند. با توجه به اینکه پژوهش حاضر بر همان مبانی فلسفی استوار است، این داده‌ها در چهارچوب پرسش پژوهش حاضر بازتحلیل شدند؛ بدین معنا که بدون تغییر در داده‌های اولیه، روابط مفهومی آن‌ها با تمرکز بر منطق استنباط نظری مسئله امنیتی دوباره سازمان‌دهی و تفسیر شد.

در مرحله دوم، مقوله‌های استخراج‌شده از طریق مقایسه میان‌پارادایمی تحلیل شدند تا الگوهای مشترک، تفاوت‌های مفهومی و روابط منطقی میان سه بنیان فلسفی شناسایی شود. نتیجه این مرحله، بازسازی سازوکارهایی بود که براساس آن‌ها، هر پارادایم شرایط امکان تشخیص، تبیین و تدبیر مسئله امنیتی را فراهم می‌کند. در مرحله سوم، این سازوکارها در سطحی انتزاعی‌تر با یکدیگر تلفیق نشدند، بلکه با حفظ تفاوت‌های پارادایمی، در قالب یک الگوی مفهومی مشترک بازسازی شدند؛ الگویی که منطق استنباط نظری مسئله امنیتی را در سطح پارادایمی تبیین می‌کند و مبنای ارائه یافته‌های پژوهش است.

برای افزایش اعتبار و اعتمادپذیری تحلیل، انسجام میان پرسش پژوهش، مبانی فلسفی، مقوله‌های تحلیلی، الگوهای استخراج‌شده و استنتاج‌های نهایی به‌طور مستمر کنترل شد. بازبینی مکرر متون اصلی، مقایسه مستمر میان پارادایم‌ها، بازسازی روابط مفهومی و ارزیابی سازگاری درونی استدلال‌ها، مهم‌ترین راهبردهای اعتباربخشی پژوهش بودند. بر این اساس، معیار اعتبار یافته‌ها در این پژوهش نه قابلیت تعمیم آماری، بلکه شفافیت مسیر تحلیل، انسجام نظری، قابلیت بازسازی استدلال و اتکای مستقیم به منابع نظری است.

مبانی نظری (پرسش‌های بنیادین فلسفه علوم اجتماعی و سه‌ساحت مسئله)

هر پارادایم علوم اجتماعی پیش از آنکه چهارچوبی برای تبیین پدیده‌های اجتماعی یا انتخاب روش‌های پژوهش فراهم آورد، بر مجموعه‌ای از مفروضات بنیادین استوار است که نسبت آن را با سه پرسش اساسی مشخص می‌کنند؛ واقعیت اجتماعی چیست؟ چگونه می‌توان آن را شناخت؟ و براساس چه منطقی باید آن را مطالعه و بر مبنای آن مداخله کرد؟ این سه پرسش فقط موضوعاتی انتزاعی در فلسفه علم نیستند، بلکه بنیان‌های پیش‌انظری هر پارادایم را تشکیل می‌دهند و حدود آنچه را که می‌تواند به‌مثابه واقعیت، موضوع شناخت و درنهایت، «مسئله»



ظاهر شود، تعیین می‌کند (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۸۲؛ گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۲). بر این اساس، تفاوت پارادایم‌ها تنها در شیوه تبیین پدیده‌های اجتماعی یا انتخاب روش‌های پژوهش خلاصه نمی‌شود، بلکه در نحوه صورت‌بندی امکان مسئله‌مند شدن واقعیت اجتماعی نیز ریشه دارد؛ از این رو، در این پژوهش، مبانی فلسفی پارادایم‌ها نه به‌عنوان پیشینه نظری، بلکه به‌عنوان مبنای بازسازی منطق استنباط نظری مسئله مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

نخستین بنیان، هستی‌شناسی است که به تبیین ماهیت واقعیت اجتماعی و نوع موجودیت‌هایی می‌پردازد که در افق هر پارادایم قابلیت شناسایی دارند. تحلیل فلسفی پارادایم‌ها نشان می‌دهد که پاسخ به این پرسش، فقط تعریفی از واقعیت ارائه نمی‌کند، بلکه مرزهای ظهور مسئله را نیز مشخص می‌سازد؛ زیرا تنها بر پایه تلقی هر پارادایم از واقعیت است که می‌توان تشخیص داد چه وضعیت‌هایی اساساً قابلیت مسئله‌مند شدن دارند؛ در نتیجه، تلقی از نظم اجتماعی، بحران، تغییر، هویت یا تهدید، تابع برداشت هر پارادایم از ماهیت واقعیت اجتماعی است و آنچه در یک چهارچوب نظری اختلالی در نظم اجتماعی یا مسئله امنیتی تلقی می‌شود، ممکن است در چهارچوبی دیگر، بخشی از فرایند عادی تحول جامعه محسوب شود (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۲)؛ بنابراین، در منطق این پژوهش، بنیان هستی‌شناختی چهارچوبی را فراهم می‌آورد که از طریق آن، امکان تشخیص مسئله صورت‌بندی می‌شود.

دومین بنیان، معرفت‌شناسی است که حدود، امکان و معیارهای شناخت واقعیت اجتماعی را تعیین می‌کند. در این سطح، رابطه میان پژوهشگر و موضوع شناخت، معیارهای اعتبار معرفت و شیوه داوری درباره تبیین‌های علمی تعریف می‌شود؛ از این رو، پاسخ به پرسش معرفت‌شناختی تنها مسیر دسترسی به شناخت را مشخص نمی‌کند، بلکه منطق تفسیر و اعتباربخشی به آنچه «مسئله» تلقی می‌شود را نیز سامان می‌دهد؛ بدین ترتیب، تشخیص یک وضعیت به‌عنوان مسئله امنیتی، مستقل از قواعد معرفتی هر پارادایم قابل‌تصور نیست و تبیین آن نیز در چهارچوب همان قواعد معنا پیدا می‌کند (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۲)؛ بنابراین، در چهارچوب تحلیلی این پژوهش، بنیان معرفت‌شناختی مبنای استنباطی تبیین مسئله را فراهم می‌آورد.

سومین بنیان، روش‌شناسی است که منطق مطالعه واقعیت اجتماعی و شیوه تولید دانش را صورت‌بندی می‌کند. در این معنا، روش‌شناسی فقط به انتخاب فنون گردآوری یا تحلیل داده‌ها محدود نیست، بلکه تجلی عملی مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی هر پارادایم به‌شمار می‌آید. هر شیوه مطالعه، اعم از سنجش تجربی،

تفسیر، فهم یا نقد، بر تلقی خاصی از واقعیت اجتماعی و امکان شناخت آن استوار است؛ ازاین‌رو، روش‌شناسی را باید امتداد منطقی بنیان‌های فلسفی پارادایم دانست، نه انتخابی فنی یا ابزاری (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۲). در نتیجه، شیوه مواجهه با مسائل اجتماعی و نحوه مداخله در آن‌ها نیز از همین منطق پیروی می‌کند؛ زیرا هر تدبیر، پیشاپیش بر پایه نوعی فهم از واقعیت و امکان شناخت آن شکل می‌گیرد؛ از این منظر، بنیان روش‌شناختی مبانی استنباطی تدبیر مسئله را فراهم می‌سازد.

در این پژوهش، این سه بنیان فلسفی مستقل از یکدیگر تلقی نمی‌شوند، بلکه شبکه‌ای به هم پیوسته از مفروضات را تشکیل می‌دهند که منطق درونی هر پارادایم را سامان می‌دهد (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۲؛ جاروی و زامورا بونیا، ۲۰۱۱: ۳). تحلیل تطبیقی پارادایم‌ها بر همین مبنا انجام شده است؛ به این معنا که موضوع اصلی مقایسه، نه تفاوت در نظریه‌های موضوعی، بلکه تفاوت در نحوه پیوند این سه بنیان و پیامدهای آن برای استنباط مسئله است؛ ازاین‌رو، سه گانه «تشخیص - تبیین - تدبیر» در این پژوهش به عنوان مراحل متوالی یا فنون تحلیل تعریف نمی‌شود، بلکه به مثابه برآیند منطقی تعامل بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هر پارادایم صورت‌بندی می‌شود. در این چهارچوب، هستی‌شناسی حدود ظهور مسئله را تعیین می‌کند، معرفت‌شناسی امکان تبیین آن را فراهم می‌آورد و روش‌شناسی منطق مواجهه و تدبیر آن را صورت‌بندی می‌کند. بر همین اساس، استنباط نظری مسئله از سطح نظریه‌های موضوعی آغاز نمی‌شود، بلکه از بازسازی مبانی پارادایمی آغاز می‌شود؛ منطقی که در فصل یافته‌ها از طریق تحلیل محتوای کیفی تطبیقی بازسازی و در قالب الگوی مفهومی پژوهش صورت‌بندی شده است.

۱- هستی‌شناسی و منطق تشخیص مسئله امنیتی

تقطعه آغاز هر چهارچوب نظری در تحلیل مسائل اجتماعی، پاسخ آن به پرسش هستی‌شناختی درباره ماهیت واقعیت اجتماعی است. پیش از آنکه بتوان وضعیتی را به عنوان «مسئله» صورت‌بندی کرد، باید روشن شود که هر پارادایم چه تلقی‌ای از واقعیت اجتماعی، اجزا و حدود وجودی آن دارد؛ ازاین‌رو، مسئله در علوم اجتماعی بازتاب مستقیم جهان بیرونی نیست، بلکه در افق مفروضات هستی‌شناختی هر پارادایم معنا پیدا می‌کند. هستی‌شناسی فقط درباره «آنچه وجود دارد» سخن نمی‌گوید، بلکه تعیین می‌کند چه اموری قابلیت آن را دارند که موضوع مشاهده، شناخت و درنهایت، مسئله‌پردازی قرار گیرند؛ بنابراین، نخستین شرط استنباط نظری مسئله، بازسازی بنیان هستی‌شناختی پارادایم است (جاروی و زامورا بونیا، ۲۰۱۱: ۳؛ گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۳).



بر این اساس، تشخیص مسئله را نمی‌توان پیامد مشاهده مستقیم یک وضعیت اجتماعی دانست، بلکه باید آن را نتیجه نحوه صورت‌بندی واقعیت اجتماعی در هر پارادایم تلقی کرد. اگر واقعیت اجتماعی مستقل، عینی و دارای نظم‌ی قانونمند فرض شود، مسئله نیز به منزله اختلال یا انحراف از آن نظم تفسیر خواهد شد. در مقابل، اگر واقعیت اجتماعی تاریخی، زمینه‌مند و بر ساخته تعاملات اجتماعی و فرایندهای معن‌پردازی تلقی شود، مسئله نه فقط اختلال در نظم‌ی از پیش موجود، بلکه بخشی از فرایند شکل‌گیری، بازتولید یا دگرگونی همان نظم خواهد بود؛ در نتیجه، تفاوت در تشخیص مسئله، پیش از آنکه ناشی از تفاوت در مشاهده باشد، به تفاوت در مبانی هستی‌شناختی پارادایم‌ها بازمی‌گردد (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۲۰۲، ۱۹۳).

این منطق را می‌توان در تحلیل کوهن از نحوه شکل‌گیری مسائل علمی نیز مشاهده کرد. از دیدگاه او، مسئله علمی از مشاهده صرف پدید نمی‌آید، بلکه زمانی ظهور می‌کند که میان انتظارات برآمده از یک پارادایم و آنچه در تجربه مشاهده می‌شود، ناهماهنگی یا ناهنجاری ایجاد گردد (کوهن، ۱۹۷۰: ۶، ۵۲)؛ بنابراین، وجود مسئله مستلزم وجود چهارچوبی است که مرز میان وضعیت عادی و وضعیت مسئله‌مند را تعریف کند (کوهن، ۱۹۷۰: ۴، ۲۴؛ کارلسون، ۲۰۲۵: ۲۲۴). در این معنا، مسئله نه محصول واقعیت به‌تنهایی و نه نتیجه ادراک صرف، بلکه برآیند نسبت میان واقعیت مشاهده‌شده و دستگاه مفهومی حاکم بر آن است.

بر همین مبنا، هستی‌شناسی فقط تعیین نمی‌کند که چه چیزهایی در قلمرو واقعیت اجتماعی قرار می‌گیرند، بلکه معیارهای تشخیص مسئله را نیز تعریف می‌کند. مفاهیمی مانند نظم، بحران، تغییر، تعارض یا تهدید، پیش از آنکه مفاهیمی تجربی باشند، در چهارچوب تلقی هر پارادایم از واقعیت اجتماعی معنا می‌یابند؛ از این‌رو، ممکن است وضعیتی که در یک پارادایم تهدید یا بحران تلقی می‌شود، در پارادایمی دیگر بخشی طبیعی از پویایی و تحول جامعه محسوب شود (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۷، ۲۰۴)؛ در نتیجه، تغییر پارادایم فقط به تغییر تفسیر یک وضعیت نمی‌انجامد، بلکه معیارهای تشخیص مسئله را نیز دگرگون می‌سازد.

این استدلال در حوزه مطالعات امنیت اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند؛ زیرا امنیت را نمی‌توان ویژگی ذاتی افراد، پدیده‌ها یا رویدادها دانست. آنچه به یک وضعیت معنای امنیتی می‌بخشد، نحوه صورت‌بندی واقعیت اجتماعی در چهارچوب مفروضات هستی‌شناختی هر پارادایم است؛ به بیان دیگر، مسئله امنیتی زمانی شکل می‌گیرد که یک پارادایم، براساس تلقی

خود از نظم اجتماعی، تغییر، تعارض و استمرار آن، وضعیتی را خارج از حدود نظم مطلوب یا ناسازگار با مبانی آن تشخیص دهد؛ بنابراین، منشأ مسئله امنیتی را باید در منطق نظری صورت‌بندی واقعیت اجتماعی جست‌وجو کرد، نه در ویژگی‌های ذاتی پدیده‌ها (پارادا اولوآ و همکاران، ۲۰۲۶: ۳۶؛ اعلائی و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۲۵).

بر همین اساس، امنیت نیز مفهومی ثابت و جهان‌شمول نیست، بلکه تابع افق هستی‌شناختی هر پارادایم است. اختلاف میان رهیافت‌های امنیتی، پیش از آنکه به تعریف امنیت یا منشأ تهدید مربوط باشد، به تفاوت آن‌ها در تلقی از واقعیت اجتماعی بازمی‌گردد (روزنبرگ و مک‌ایتایر، ۲۰۲۰: ۱۱۶-۱۱۵، ۱۱۹؛ گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۵)؛ ازاین‌رو، ممکن است یک وضعیت در چهارچوبی خاص، به‌عنوان مسئله امنیتی تشخیص داده شود؛ درحالی‌که همان وضعیت در چهارچوبی دیگر، اساساً واجد چنین جایگاهی نباشد.

همان‌گونه که کوهن در بحث قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها نشان می‌دهد، پژوهشگرانی که از مبانی هستی‌شناختی متفاوتی حرکت می‌کنند، جهان اجتماعی را به شیوه‌های متفاوت ادراک و صورت‌بندی می‌کنند و در نتیجه، حتی در مواجهه با یک وضعیت واحد نیز مسئله واحدی را تشخیص نمی‌دهند (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۰۳، ۱۵۰). برآیند این تحلیل آن است که تشخیص مسئله، پیامد منطقی بنیان هستی‌شناختی هر پارادایم است، نه نتیجه مشاهده صرف واقعیت اجتماعی؛ ازاین‌رو، در چهارچوب تحلیلی این پژوهش، هستی‌شناسی صرفاً مقدمه‌ای فلسفی برای بحث نیست، بلکه نخستین مؤلفه سازوکار استنباط نظری مسئله به‌شمار می‌آید. بر همین مبنا، در الگوی مفهومی پژوهش، «تشخیص» به‌عنوان نخستین ساحت استنباط نظری مسئله، مستقیماً از پاسخ هر پارادایم به پرسش از ماهیت واقعیت اجتماعی استنتاج می‌شود و بنیان منطقی دو ساحت بعدی، یعنی «تبیین» و «تدبیر» را فراهم می‌سازد.

۲- معرفت‌شناسی و منطق تبیین مسئله امنیتی

پس از آنکه یک وضعیت، در پرتو مفروضات هستی‌شناختی هر پارادایم، به‌عنوان مسئله تشخیص داده شد، پرسش بنیادین بعدی آن است که این مسئله بر چه مبنایی قابل شناخت و تبیین است. پاسخ به این پرسش در قلمرو معرفت‌شناسی قرار می‌گیرد؛ ساحتی که نسبت میان پژوهشگر و موضوع شناخت، معیارهای اعتبار دانش و حدود امکان فهم واقعیت اجتماعی را صورت‌بندی می‌کند؛ ازاین‌رو، معرفت‌شناسی صرفاً به امکان شناخت واقعیت نمی‌پردازد، بلکه منطق تولید، اعتباربخشی و تبیین دانش را نیز تعیین می‌کند و از همین رهگذر، دومین بنیان استنباط نظری مسئله را فراهم می‌آورد (جاروی و زامورا بونیلّا، ۲۰۱۱: ۲، ۱۳؛ گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۳). بر این اساس، نحوه تبیین هر مسئله، ازجمله

مسئله امنیتی، تابع پاسخی است که هر پارادایم به امکان شناخت واقعیت اجتماعی و معیارهای اعتبار آن می‌دهد؛ بنابراین، مبانی معرفت‌شناختی مشخص می‌کنند که مسئله امنیتی بر پایه چه نوع دانشی قابل فهم و تبیین است (نورانی و همکاران، ۱۴۰۰: ۷۲۵).

تحلیل تطبیقی پارادایم‌های علوم اجتماعی نشان می‌دهد که اختلاف آن‌ها در این ساحت، بیش از آنکه به موضوع مطالعه مربوط باشد، به تفاوت در منشأ، اعتبار و حدود شناخت بازمی‌گردد. در سنت‌های اثبات‌گرا، شناخت معتبر زمانی حاصل می‌شود که واقعیت اجتماعی از طریق مشاهده، اندازه‌گیری و تبیین روابط علی مطالعه شود. در این چهارچوب، اعتبار دانش بر قابلیت آزمون، بازآزمایی و توافق میان‌ذهنی جامعه علمی استوار است و تبیین زمانی معتبر تلقی می‌شود که بتواند روابط پایدار و سازوکارهای علی میان پدیده‌های اجتماعی را آشکار سازد (جاروی و زامورا بونیلا، ۲۰۱۱: ۶، ۱۲؛ گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۳، ۱۹۶)؛ از این رو، مسئله امنیتی نیز زمانی به صورت نظری تبیین می‌شود که بتوان منشأ و سازوکارهای شکل‌گیری آن را بر پایه شواهد تجربی، انسجام منطقی و امکان ارزیابی تجربی توضیح داد.

در مقابل، سنت‌های تفسیری و برساخت‌گرایانه، شناخت را نه کشف واقعیتی مستقل از کنشگران، بلکه فهم فرایندهایی می‌دانند که از خلال آن‌ها جهان اجتماعی معنا می‌یابد. در این تلقی، دانش در تعامل میان پژوهشگر و موضوع مطالعه شکل می‌گیرد و اعتبار آن از رهگذر انسجام تفسیری، امکان بازسازی افق‌های معنایی و قابلیت فهم مشترک حاصل می‌شود (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۳، ۲۰۹؛ پارسانیا و نورانی، ۱۳۹۸: ۳۳)؛ در نتیجه، زبان، مفاهیم و نظام‌های بازنمایی صرفاً ابزار انتقال معنا نیستند، بلکه بخشی از فرایند تولید دانش درباره واقعیت اجتماعی به‌شمار می‌آیند. بر همین اساس، تبیین مسئله امنیتی در این رهیافت نه بر کشف روابط علی، بلکه بر بازسازی نظام‌های معنایی، قواعد تفسیری و افق‌های زبانی استوار است که در درون آن‌ها تهدید، بحران یا ناامنی معنا یافته و بازنمایی می‌شوند (جاروی و زامورا بونیلا، ۲۰۱۱: ۱۷، ۱۳، ۷؛ روزنبرگ و مک‌ایتایر، ۲۰۲۰: ۹۵؛ رزا، ۲۰۲۶: ۴۷۰).

این تفاوت را کوهن با مفهوم «ماتریس رشته‌ای» توضیح می‌دهد. از دیدگاه او، هر جامعه علمی بر پایه مجموعه‌ای از باورها، مفاهیم، ارزش‌ها و رویه‌های پذیرفته‌شده، معیارهای اعتبار دانش و شیوه‌های حل مسئله را تعریف می‌کند (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۵)؛ در نتیجه، هیچ تبیینی مستقل از افق معرفتی پارادایم شکل نمی‌گیرد و پژوهشگر همواره در درون دستگاهی مفهومی، به مشاهده، تفسیر و ارزیابی شواهد می‌پردازد؛ از این رو، اختلاف میان تبیین‌های رقیب را نمی‌توان صرفاً به تفاوت داده‌های تجربی نسبت

داد، بلکه بخش مهمی از آن به تفاوت در مبانی معرفت‌شناختی و معیارهای اعتبار دانش بازمی‌گردد. همان‌گونه که مبانی هستی‌شناختی معیارهای تشخیص مسئله را تعیین می‌کنند، مبانی معرفت‌شناختی نیز منطق تبیین آن را صورت‌بندی می‌کنند.

این منطق در مطالعات امنیت اهمیت ویژه‌ای دارد. تبیین نظری یک مسئله امنیتی تنها زمانی امکان‌پذیر است که چهارچوب معرفت‌شناختی پژوهش روشن سازد چه نوع شواهدی معتبرند، رابطه پژوهشگر با موضوع مطالعه چگونه تعریف می‌شود و بر چه اساسی می‌توان درباره علل، زمینه‌ها یا معانی ناامنی داوری کرد؛ ازاین‌رو، اختلاف رهیافت‌های امنیتی در سطح تبیین، بازتاب تفاوت در مبانی معرفت‌شناختی آن‌ها است، نه تفاوت در موضوع مطالعه یا داده‌های مورد استفاده؛ به همین دلیل، یک وضعیت واحد ممکن است در یک پارادایم، از طریق تحلیل روابط علی و متغیرهای قابل مشاهده تبیین شود؛ درحالی‌که در پارادایمی دیگر، همان وضعیت از رهگذر تحلیل گفتمان‌ها، معانی و فرایندهای اجتماعی فهم و تبیین گردد؛ بنابراین، تفاوت در تبیین مسئله امنیتی را باید پیش از هر چیز در تفاوت چهارچوب‌های معرفت‌شناختی جست‌وجو کرد.

برآیند این تحلیل آن است که تبیین مسئله، پیامد منطقی بنیان معرفت‌شناختی هر پارادایم است، نه فقط حاصل به‌کارگیری شیوه‌های متفاوت تحقیق یا استفاده از داده‌های متفاوت؛ بر همین اساس، در الگوی مفهومی این پژوهش، «تبیین» دومین ساحت استنباط نظری مسئله است که مستقیماً از پاسخ هر پارادایم به پرسش از امکان، حدود و معیارهای شناخت واقعیت اجتماعی استنتاج می‌شود؛ ازاین‌رو، هرگونه تحول در مبانی معرفت‌شناختی، منطق تبیین مسئله امنیتی را نیز دگرگون خواهد ساخت و بدین ترتیب، معرفت‌شناسی، پس از هستی‌شناسی، دومین بنیان فلسفی الگوی سه‌ساحتی استنباط نظری مسئله امنیتی را تشکیل می‌دهد.

۳- روش‌شناسی و منطق تدبیر مسئله امنیتی

پس از آنکه مسئله امنیتی در پرتو مبانی هستی‌شناختی تشخیص داده شد و براساس مفروضات معرفت‌شناختی تبیین گردید، پرسش بنیادین بعدی به چگونگی مطالعه و مواجهه با آن مربوط می‌شود. پاسخ به این پرسش در قلمرو روش‌شناسی قرار می‌گیرد؛ ساحتی که منطق سازمان‌دهی پژوهش، قواعد استدلال و شیوه گذار از شناخت نظری به تحلیل نظام‌مند مسئله را تعیین می‌کند؛ ازاین‌رو، روش‌شناسی صرفاً مجموعه‌ای از فنون گردآوری یا تحلیل داده‌ها نیست، بلکه نظامی از قواعد استدلالی است که مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را در قالب راهبردهای پژوهشی عینیت می‌بخشد (گوبا و



لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۲). بر این اساس، منطق تدبیر هر مسئله نیز از همین چهارچوب روش‌شناختی استنتاج می‌شود؛ زیرا هر پارادایم بر پایه منطق پژوهشی خود، مشخص می‌کند که مسئله چگونه باید مطالعه، تحلیل و درنهایت، در قالب شیوه‌ای منسجم برای مواجهه با آن صورت‌بندی شود (جاروی و زامورا بونیلا، ۲۰۱۱: ۳۹).

بر این مبنا، هیچ روش پژوهشی را نمی‌توان مستقل از بنیان‌های فلسفی آن فهمید. انتخاب هر راهبرد پژوهشی مستلزم پذیرش مفروضاتی درباره ماهیت واقعیت اجتماعی، امکان شناخت آن و معیارهای اعتبار دانش است؛ از این رو، تفاوت میان رهیافت‌های تجربی، تفسیری و انتقادی را نباید فقط در ابزارها یا فنون تحقیق جست‌وجو کرد؛ بلکه باید آن را در منطق‌های متفاوت استدلالی دانست که از مبانی فلسفی هر پارادایم سرچشمه می‌گیرند (جاروی و زامورا بونیلا، ۲۰۱۱: ۲)؛ در نتیجه، روش‌شناسی فقط شیوه مطالعه مسئله را تعیین نمی‌کند، بلکه منطق گذار از تبیین مسئله به صورت‌بندی نحوه مواجهه با آن را نیز سامان می‌دهد؛ زیرا هر شیوه تدبیر، امتداد منطقی شیوه شناخت و تبیین همان مسئله است.

در این چهارچوب، ارزش‌های معرفتی نیز در درون منطق روش‌شناختی معنا پیدا می‌کنند. تصمیم درباره اینکه چه نوع شواهدی معتبر تلقی شوند، کدام شیوه تحلیل برگزیده شود و بر چه اساسی بتوان درباره اعتبار نتایج داوری کرد، همگی در چهارچوب قواعد روش‌شناختی هر پارادایم صورت می‌گیرند (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۳۹)؛ از این رو، تدبیر مسئله امنیتی نیز نه مجموعه‌ای از راهکارهای مستقل، بلکه برآیند منطقی همان قواعد پژوهشی و معیارهای اعتبار است که فرایند شناخت مسئله را هدایت کرده‌اند.

همچنین، تحلیل تطبیقی پارادایم‌ها نشان می‌دهد که هرگونه گسست میان مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، انسجام استنباط نظری مسئله را مختل می‌کند. در چنین وضعیتی، شیوه مواجهه با مسئله دیگر ادامه منطقی فرایند شناخت نخواهد بود، بلکه از تلفیق ناسازگار مفروضات فلسفی و راهبردهای پژوهشی حاصل می‌شود؛ امری که اعتبار استنتاج نظری را کاهش داده و انسجام چهارچوب تحلیلی را تضعیف می‌کند (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۹۳؛ جاروی و زامورا بونیلا، ۲۰۱۱: ۱۷)؛ بنابراین، اعتبار تدبیر مسئله نه به کارآمدی ظاهری آن، بلکه به میزان سازگاری آن با منطق درونی پارادایم وابسته است.

این منطق را می‌توان در تحلیل کوهن از تحول پارادایم‌های علمی نیز مشاهده کرد. به اعتقاد او، هنگامی که انسجام میان مفروضات نظری و قواعد حل مسئله از میان برود، پژوهش با فقدان معیارهای روشن برای انتخاب مسئله، ارزیابی شواهد و داوری میان راه‌حل‌های رقیب مواجه می‌شود؛ وضعیتی که آن را به «باتلاقی» از اطلاعات تشبیه می‌کند

(کوهن، ۱۹۷۰: ۱۶، ۱۸). در مقابل، حفظ انسجام میان بنیان‌های فلسفی و روش‌شناختی امکان می‌دهد پژوهش براساس مجموعه‌ای هماهنگ از مفروضات، شواهد و قواعد استدلال پیش رود و در صورت ناتوانی پارادایم در پاسخ‌گویی به ناهنجاری‌ها، زمینه بازاندیشی در مبانی نظری و تحول الگوهای مسلط فراهم شود (کوهن، ۱۹۷۰: ۶، ۶۷)؛ از این رو، همان‌گونه که هستی‌شناسی معیارهای تشخیص و معرفت‌شناسی منطق تبیین را تعیین می‌کنند، روش‌شناسی نیز منطق تدبیر مسئله را صورت‌بندی می‌کند.

برآیند این تحلیل آن است که تدبیر مسئله، پیامد منطقی بنیان روش‌شناختی هر پارادایم است، نه نتیجه انتخاب فنون پژوهشی یا راهکارهای اجرایی به صورت مستقل. بر همین اساس، در الگوی مفهومی این پژوهش، «تدبیر» سومین ساحت استنباط نظری مسئله است که مستقیماً از مبانی روش‌شناختی هر پارادایم استنتاج می‌شود. روش‌شناسی تعیین می‌کند که بر پایه چه منطق پژوهشی می‌توان از تبیین مسئله به صورت‌بندی شیوه مواجهه با آن گذر کرد و اعتبار این گذار بر چه اساسی سنجیده می‌شود؛ بدین ترتیب، روش‌شناسی حلقه تکمیل‌کننده پیوند «هستی‌شناسی - تشخیص»، «معرفت‌شناسی - تبیین» و «روش‌شناسی - تدبیر» است و الگوی سه‌ساحتی استنباط نظری مسئله امنیتی را به عنوان یک چهارچوب منسجم تکمیل می‌کند.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش حاصل بازتحلیل مفهومی داده‌های استخراج‌شده از متون منتخب پارادایم‌های علوم اجتماعی در چهارچوب تحلیل محتوای کیفی تطبیقی است. همان‌گونه که در بخش روش تحقیق بیان شد، بخشی از این داده‌ها پیش‌تر در فرایند بازسازی مبانی فلسفی پارادایم‌های علوم اجتماعی سازمان‌دهی شده بود و در پژوهش حاضر، متناسب با پرسش تحقیق، با تمرکز بر منطق استنباط نظری مسئله امنیتی مورد تحلیل ثانویه قرار گرفت. در این فرایند، مؤلفه‌های مرتبط با مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هر پارادایم در قالب واحدهای تحلیلی سامان‌دهی شد؛ سپس از طریق مقایسه میان‌پارادایمی، روابط مفهومی میان این مؤلفه‌ها بازسازی و الگوهای مشترک و متمایز آن‌ها شناسایی گردید. در مرحله نهایی، با انتزاع روابط حاصل از این تحلیل، الگوی مفهومی استنباط نظری مسئله امنیتی صورت‌بندی شد. جدول شماره ۱ خلاصه این فرایند تحلیلی را، از سازمان‌دهی واحدهای مفهومی تا انتزاع مفاهیم و نقش آن‌ها در الگوی نهایی پژوهش نشان می‌دهد و مبنای تفسیر یافته‌های ارائه‌شده در ادامه است.



جدول شماره ۱: فرایند تحلیل محتوای کیفی تطبیقی و بازسازی الگوی استنباط نظری مسئله امنیتی

نقش در الگو	مفهوم انتزاعی	الگوی حاصل از تحلیل تطبیقی	مؤلفه‌های استخراج شده	واحد تحلیل
تعیین حدود امکان مسئله‌مند شدن وضعیت اجتماعی	تشخیص مسئله	تحلیل تطبیقی نشان داد که معیار مسئله‌مند شدن یک وضعیت اجتماعی، تابع نحوه صورت‌بندی واقعیت اجتماعی در هر پارادایم است.	واقعیت اجتماعی، نظم، تعارض، تغییر، بحران، هویت	مبانی هستی‌شناختی پارادایم‌ها
تعیین منطق شناخت و تفسیر مسئله	تبیین مسئله	تحلیل تطبیقی نشان داد که تفاوت در قواعد اعتبار معرفت، منطق فهم و تبیین مسئله را در هر پارادایم متمایز می‌سازد.	معیار اعتبار دانش، رابطه پژوهشگر و واقعیت، امکان شناخت، منطق تبیین	مبانی معرفت‌شناختی پارادایم‌ها
تعیین منطق مواجهه و تدبیر مسئله	تدبیر مسئله	تحلیل نشان داد که اعتبار استنباط نظری، در گرو انسجام روش‌شناسی با مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی هر پارادایم است.	منطق مطالعه، قواعد استدلال، شیوه تحلیل، معیار اعتبار روش	مبانی روش‌شناختی پارادایم‌ها
هسته الگوی مفهومی پژوهش	منطق استنباط نظری مسئله	تحلیل تطبیقی بیانگر آن است که استنباط نظری مسئله از تعامل و انسجام سه بنیان فلسفی حاصل می‌شود، نه از هر یک از آن‌ها به‌صورت مستقل.	پیوند میان هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی	روابط میان سه سطح فلسفی
مبنای انتزاع الگوی مفهومی	سازوکار پارادایمی تولید مسئله امنیتی	تحلیل تطبیقی نشان داد که تمایز پارادایم‌ها بیش از آنکه در پاسخ به مسئله باشد، در منطق و سازوکار صورت‌بندی و تولید مسئله است.	شباهت‌ها و تفاوت‌های فلسفی	مقایسه میان پارادایم‌ها

۱- بازسازی منطق استنباط نظری مسئله در پارادایم‌های علوم اجتماعی

نخستین سطح تحلیل به مقایسه تطبیقی مبانی فلسفی پارادایم‌های علوم اجتماعی اختصاص یافت. برآیند این تحلیل نشان داد که تفاوت پارادایم‌ها فقط به اختلاف در تبیین پدیده‌های اجتماعی محدود نمی‌شود، بلکه در سطح بنیادی‌تر، یعنی در منطق استنباط نظری مسئله، ریشه دارد. بازسازی روابط میان مؤلفه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آشکار ساخت که در هیچ‌یک از پارادایم‌های بررسی‌شده، «مسئله» واجد ماهیتی پیشینی یا مستقل از چهارچوب نظری نیست؛ بلکه هر وضعیت اجتماعی تنها زمانی به‌عنوان مسئله قابل شناسایی است که در پرتو مفروضات فلسفی یک پارادایم بازتعریف، معناگذاری و صورت‌بندی شود. بر این اساس، مسئله‌مندی یک وضعیت اجتماعی نه ویژگی ذاتی آن، بلکه پیامد استقرار آن وضعیت در منطق درونی هر پارادایم است. این برآیند، مفهوم انتزاعی «تشخیص مسئله» را که در جدول شماره ۱ ارائه شده است تبیین می‌کند.

دومین سطح تحلیل به بازسازی روابط میان سه بنیان فلسفی پارادایم‌ها اختصاص داشت. بررسی تطبیقی متون نشان داد که علی‌رغم تفاوت در تلقی از واقعیت، معیارهای اعتبار معرفت و شیوه‌های مطالعه، پارادایم‌های منتخب همگی بر نوعی ارتباط نظام‌مند میان هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی استوارند. در این چهارچوب، هستی‌شناسی قلمرو واقعیتی را تعیین می‌کند که قابلیت مسئله‌مند شدن دارد؛ معرفت‌شناسی قواعد تشخیص، فهم و تبیین آن را سامان می‌دهد و روش‌شناسی منطق مطالعه، استدلال و مواجهه با آن را صورت‌بندی می‌کند (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۲)؛ ازاین‌رو، تحلیل تطبیقی بیانگر آن است که این سه سطح را نمی‌توان به‌صورت مؤلفه‌هایی مستقل در نظر گرفت، بلکه انسجام و تعامل آن‌ها شرط لازم برای شکل‌گیری هرگونه استنباط نظری از مسئله است. این یافته، مبنای مفهوم انتزاعی «منطق استنباط نظری مسئله» در جدول شماره ۱ را تشکیل می‌دهد.

سومین سطح تحلیل به مقایسه نحوه صورت‌بندی واقعیت اجتماعی در پارادایم‌های بررسی‌شده اختصاص یافت. برآیند تحلیل نشان داد آنچه میان پارادایم‌ها دگرگون می‌شود، صرفاً نحوه پاسخ‌گویی به یک مسئله مشترک نیست، بلکه منطق تولید خود مسئله نیز تغییر می‌کند. بازسازی روابط مفهومی میان مقولاتی چون نظم، تعارض، بحران، تغییر، قدرت و معنا نشان داد که هر پارادایم، بر پایه سازمان مفهومی خاص خود، شرایط متفاوتی را برای مسئله‌مند شدن یک وضعیت اجتماعی فراهم می‌آورد؛ در نتیجه، مقولات مشابه در پارادایم‌های مختلف به صورت‌بندی یکسانی از مسئله منجر نمی‌شوند، زیرا کارکرد آن‌ها تابع شبکه مفهومی هر پارادایم است. بر این اساس، تحلیل



حاضر به استخراج مفاهیم صریح امنیتی محدود نماند، بلکه با بازسازی روابط میان مفاهیم بنیادین، سازوکارهایی را شناسایی کرد که از طریق آن‌ها، یک وضعیت اجتماعی قابلیت تبدیل شدن به مسئله امنیتی را پیدا می‌کند. این برآیند، مبنای تحلیلی «سازوکار پارادایمی تولید مسئله امنیتی» را که در جدول شماره ۱ ارائه شده است، تبیین می‌کند.

در سطح نهایی تحلیل، انتزاع یافته‌های حاصل از سه مرحله پیشین به صورت‌بندی الگوی مفهومی پژوهش انجامید. این الگو نشان می‌دهد که استنباط نظری مسئله را نمی‌توان حاصل هیچ‌یک از سه بنیان فلسفی به‌تنهایی دانست، بلکه این فرایند محصول تعامل و انسجام نظام‌مند میان مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. بر این اساس، مسئله امنیتی نه از ویژگی‌های ذاتی یک پدیده، بلکه از استقرار آن در شبکه‌ای منسجم از مفروضات فلسفی هر پارادایم پدید می‌آید؛ شبکه‌ای که حدود تشخیص مسئله، منطق تبیین آن و شیوه مواجهه با آن را به‌طور هم‌زمان تعیین می‌کند (گوبا و لینکلن، ۲۰۰۵: ۱۹۲).

۲- شرایط استنباط نظری مسئله امنیتی

جدول شماره ۲ برآیند بازتحلیل داده‌های مفهومی استخراج‌شده از مبانی فلسفی پارادایم‌های علوم اجتماعی است. در این مرحله، داده‌ها به‌جای توصیف مستقل هر پارادایم، با تمرکز بر ظرفیت آن‌ها برای استنباط نظری مسئله امنیتی سازمان‌دهی و به‌صورت تطبیقی مقایسه شدند. حاصل این بازتحلیل نشان داد که منطق استنباط مسئله امنیتی را می‌توان در سه ساحت به‌هم‌پیوسته تشخیص، تبیین و تدبیر بازسازی کرد؛ سه ساحتی که هر یک بر بنیان یکی از سطوح فلسفی پارادایم‌ها استوار است و تنها در تعامل با دو سطح دیگر معنا پیدا می‌کند.

جدول شماره ۲: مقایسه تطبیقی پارادایم‌های علوم اجتماعی در فرایند استنباط نظری مسئله امنیتی

پارادایم	هستی‌شناسی	معرفت‌شناسی	روش‌شناسی	منطق تشخیص مسئله	منطق تبیین مسئله	منطق تدبیر مسئله	پیامد برای استنباط مسئله امنیتی
اثبات‌گرایی	واقعیت عینی، قانونمند و مستقل از ذهن	شناخت تجربی، مشاهده‌پذیر و آزمون‌پذیر	روش‌های تجربی، کمی و علمی	تشخیص تهدید بر مبنای اختلال در نظم عینی	کشف روابط علی و قوانین حاکم	کنترل، پیش‌بینی و مدیریت عوامل تهدید	مسئله امنیتی = اختلال در نظم عینی

تفسیر گرای	عقلانیت انتقادی	واقع گرای انتقادی	پست مدرنیسم
واقعیت اجتماعی بر ساخته از معنا و کنش	واقعیت مستقل اما شناخت آن همواره ابطال پذیر و موقتی	واقعیت دارای لایه‌های عمیق و سازوکارهای علی پنهان	واقعیت حاصل گفتمان، زبان و بازتابی
فهم بینادینی و تفسیر معانی	دانش از طریق نقد، آزمون و ابطال رشد می‌کند.	شناخت تقریبی سازوکارهای مولد پدیده‌ها	شناخت وابسته به گفتن، قدرت و روایت
هرمنوتیک، پدیدارشناسی و روش‌های کیفی	فرضیه‌سازی، نقد عقلانی و ابطال‌گرایی	تبیین علی و تحلیل سازوکارها	تحلیل گفتمان، واکسای و تبارشناسی
تشخیص بر اساس معنای کشگران و زمینه اجتماعی	تشخیص بر پایه شناسایی خطاها، تناقض‌ها و ناکارآمدی‌های تبیینی	تشخیص از طریق شناسایی سازوکارهای مولد ناامنی	تشخیص از طریق برساخت گفتمان‌های تهدید
فهم معانی، روایت‌ها و کنش‌های اجتماعی	نقد نظریه‌های رقیب و انتخاب تبیین مقاوم‌تر	تبیین بر اساس ساختارها، سازوکارها و روابط علی عمیق	تحلیل فرایندهای تولید معنا، هویت و قدرت
بازسازی معنا، گفت‌وگو و تعامل اجتماعی	اصلاح مستمر نظریه‌ها و سیاست‌ها بر اساس نقد	مداخله در سازوکارهای مولد و اصلاح ساختارها	واکسای گفتمان‌های مسلط و بازتعریف هویت‌ها
مسئله امنیتی = بحران معنا	نیازمند نقد و اصلاح مستمر مسئله امنیتی = مسئله‌ای	مسئله امنیتی = پیامد سازوکارهای مولد و ساختارهای عمیق	مسئله امنیتی = برساخت گفتمانی و روایی

(منبع: تنظیم و بازسازی پژوهشگران بر پایه داده‌های استخراج‌شده از نورانی (۱۴۰۱) و تحلیل تطبیقی پژوهش حاضر)

تحلیل تطبیقی داده‌های ارائه‌شده در جدول شماره ۲ نشان داد که مسئله امنیتی در هیچ‌یک از پارادایم‌های بررسی‌شده به‌مثابه ویژگی ذاتی یک وضعیت اجتماعی تعریف نمی‌شود، بلکه از تعامل منسجم میان مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هر پارادایم پدید می‌آید؛ از این رو، تفاوت پارادایم‌ها بیش از آنکه به مصادیق امنیت مربوط باشد، به شرایطی بازمی‌گردد که تحت آن، یک وضعیت اجتماعی قابلیت مسئله‌مند شدن پیدا می‌کند. بر این اساس، استنباط نظری مسئله امنیتی پیش از آنکه بر ویژگی‌های تجربی پدیده‌ها متکی باشد، بر انسجام درونی دستگاه فلسفی هر پارادایم استوار است.

نخستین شرط استنباط نظری مسئله امنیتی، انسجام هستی‌شناختی است. تحلیل تطبیقی نشان داد که هر پارادایم، پیش از آنکه امکان شناخت یا تبیین یک وضعیت را فراهم سازد، حدود واقعیتی را تعیین می‌کند که قابلیت مسئله‌مند شدن دارد؛ بنابراین، آنچه در یک پارادایم به عنوان مسئله امنیتی تشخیص داده می‌شود، الزاماً در پارادایمی دیگر همان جایگاه را ندارد؛ زیرا معیار تشخیص تابع تلقی آن پارادایم از واقعیت اجتماعی، نظم، تعارض، تغییر، بحران و هویت است. همان‌گونه که جدول شماره ۲ نشان می‌دهد، تفاوت در منطق تشخیص، مستقیماً از تفاوت در مبانی هستی‌شناختی ناشی می‌شود نه از تفاوت در ویژگی‌های ثابت پدیده‌های اجتماعی؛ در نتیجه، امکان تشخیص نظری مسئله امنیتی تنها در افق هستی‌شناختی هر پارادایم قابل فهم است.

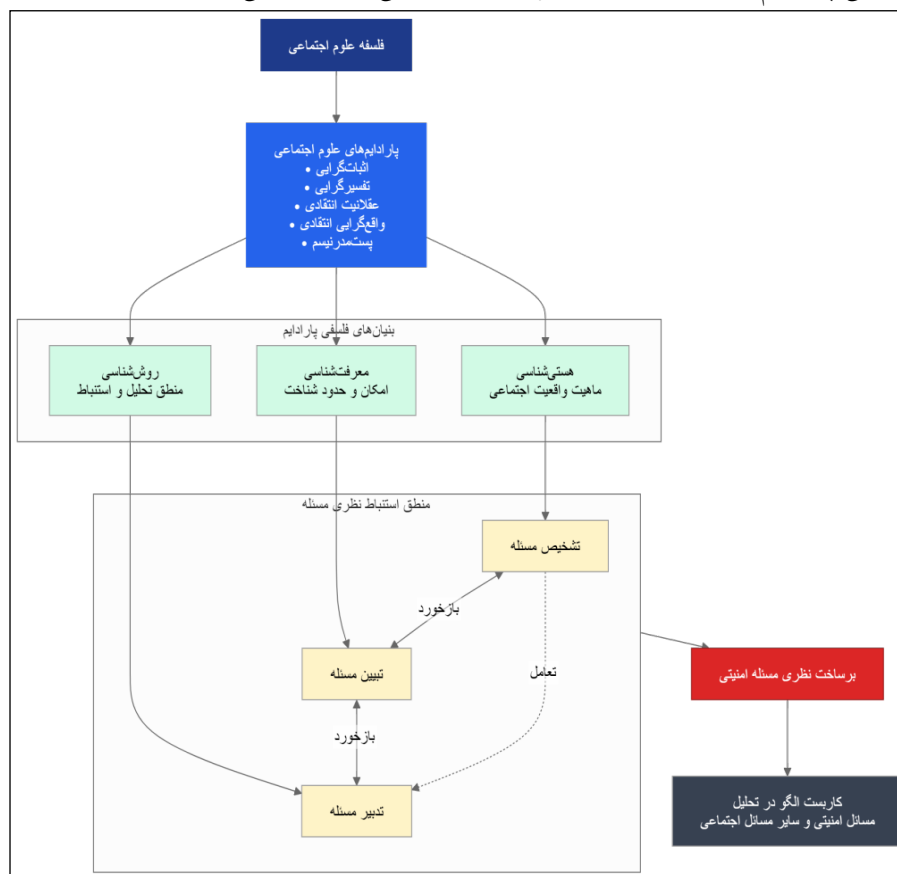
دومین شرط، انسجام معرفت‌شناختی است. یافته‌های تحلیل نشان داد که پس از تعیین قلمرو واقعیت، هر پارادایم قواعد خاصی را برای معتبر دانستن شناخت، تبیین و تفسیر آن واقعیت به کار می‌گیرد؛ از این رو، تفاوت در تبیین مسئله امنیتی صرفاً ناشی از تفاوت در داده‌های تجربی نیست، بلکه به تفاوت در معیارهای اعتبار معرفت، نحوه رابطه میان پژوهشگر و واقعیت و منطق تفسیر پدیده‌ها بازمی‌گردد. جدول شماره ۲ نیز مؤید آن است که هر پارادایم بر پایه مبانی معرفت‌شناختی خود، مسیر متفاوتی برای تبیین مسئله امنیتی ترسیم می‌کند؛ مسیری که با مبانی هستی‌شناختی همان پارادایم سازگار است.

سومین شرط، انسجام روش‌شناختی است. تحلیل تطبیقی نشان داد که روش مطالعه مسئله امنیتی را نمی‌توان مستقل از دو بنیان پیشین انتخاب کرد. هر پارادایم، متناسب با تلقی خود از واقعیت و معیارهای شناخت، شیوه خاصی برای مطالعه، استدلال و مواجهه با مسئله برمی‌گزیند و بر همان اساس، منطق تدبیر مسئله را صورت‌بندی می‌کند. همان‌گونه که در جدول شماره ۲ مشاهده می‌شود، تفاوت در راهبردهای تدبیر، نتیجه مستقیم تفاوت در روش‌شناسی پارادایم‌ها است، نه اختلاف در راه‌حل‌های اجرایی؛ بنابراین، تدبیر مسئله امنیتی زمانی از انسجام نظری برخوردار است که با مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی پارادایم منتخب همخوانی داشته باشد.

برآیند این سه شرط نشان می‌دهد که تشخیص، تبیین و تدبیر مسئله امنیتی سه فرایند مستقل نیستند، بلکه سه ساحت به هم پیوسته یک منطق واحد را تشکیل می‌دهند. هرگونه گسست میان این ساحت‌ها، انسجام استنباط نظری را مختل می‌کند و به ناسازگاری میان تعریف مسئله، تبیین آن و شیوه مواجهه با آن می‌انجامد. بر همین اساس، در بخش بعد، نحوه تحقق این منطق در قالب الگوی مفهومی استنباط نظری مسئله امنیتی و روابط میان سه ساحت یادشده به صورت یکپارچه تحلیل می‌شود.

۳- الگوی مفهومی استنباط نظری مسئله امنیتی

برآیند نهایی تحلیل محتوای کیفی تطبیقی به صورت‌بندی الگویی مفهومی انجامید که منطق استنباط نظری مسئله امنیتی را در سطح پارادایمی بازنمایی می‌کند (شکل ۱). این الگو نه حاصل تلفیق نظریه‌های امنیت و نه برآمده از استخراج مستقیم مفاهیم امنیتی از متون است، بلکه محصول بازسازی و انتزاع روابط میان مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایم‌های علوم اجتماعی است. همان‌گونه که جدول شماره ۱ فرایند بازسازی مفاهیم و جدول شماره ۲ مقایسه تطبیقی پارادایم‌ها را نشان داد، الگوی نهایی از شناسایی سازوکار مشترکی به‌دست آمد که باوجود تفاوت در مبانی فلسفی پارادایم‌ها، منطق استنباط نظری مسئله امنیتی را سامان می‌دهد.



شکل شماره ۱: الگوی مفهومی استنباط نظری مسئله امنیتی



تحلیل روابط میان مؤلفه‌های الگو نشان داد که سه بنیان فلسفی هر پارادایم به صورت مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه شبکه‌ای منسجم از روابط متقابل را شکل می‌دهند که شرایط امکان مسئله‌مند شدن یک وضعیت اجتماعی را فراهم می‌سازد. در این شبکه، هستی‌شناسی قلمرو واقعیتی را تعیین می‌کند که قابلیت مسئله‌مند شدن دارد؛ معرفت‌شناسی قواعد تشخیص، اعتبار و تبیین آن را سامان می‌دهد و روش‌شناسی شیوه مطالعه و منطق مواجهه با آن را صورت‌بندی می‌کند؛ از این رو، سه ساحت تشخیص، تبیین و تدبیر نه مراحل مستقل تحلیل، بلکه پیامد تحلیلی انسجام این سه بنیان فلسفی هستند و تنها در تعامل با یکدیگر معنا پیدا می‌کنند.

همچنین، برآیند تحلیل نشان داد که تغییر در هر یک از مبانی فلسفی، صرفاً یکی از ساحت‌های سه‌گانه را متحول نمی‌کند، بلکه کل منطق استنباط مسئله را بازآرایی می‌کند؛ بدین ترتیب، تغییر در تلقی از واقعیت اجتماعی، به طور هم‌زمان معیارهای شناخت، شیوه تبیین و منطق تدبیر مسئله را نیز دگرگون می‌سازد. این یافته نشان می‌دهد که تفاوت پارادایم‌ها را نمی‌توان فقط در نوع پاسخ‌های امنیتی یا روش‌های تحلیل آن‌ها جست‌وجو کرد، بلکه این تفاوت در سازوکاری نهفته است که از طریق آن، یک وضعیت اجتماعی اساساً قابلیت تبدیل شدن به مسئله امنیتی را پیدا می‌کند.

بر این اساس، مهم‌ترین دستاورد الگوی مفهومی پژوهش، بازتعریف نقطه آغاز تحلیل مسئله امنیتی است. در حالی که بخش قابل توجهی از ادبیات موجود، تحلیل امنیت را از تهدیدها، مخاطرات یا بحران‌های امنیتی آغاز می‌کند، الگوی حاضر نشان می‌دهد که پیش از ظهور این مصادیق، سطحی بنیادی‌تر وجود دارد که در آن، مبانی فلسفی هر پارادایم شرایط امکان مسئله‌مند شدن یک وضعیت اجتماعی را تعریف می‌کنند؛ بنابراین، امنیت نه فقط موضوع تحلیل، بلکه پیامد نحوه صورت‌بندی نظری مسئله در چهارچوب هر پارادایم است.

در نتیجه، الگوی مفهومی ارائه‌شده را باید چهارچوبی برای بازسازی منطق پارادایمی تولید مسئله امنیتی دانست؛ چهارچوبی که بدون ورود به سطح سیاست‌گذاری یا راهکارهای اجرایی، نشان می‌دهد چگونه انسجام میان مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، حدود امکان تشخیص، تبیین و تدبیر مسئله امنیتی را تعیین می‌کند؛ از این رو، این الگو علاوه بر تبیین تفاوت پارادایم‌ها در مواجهه با مسئله امنیتی، مبنایی مفهومی برای تحلیل سایر مسائل اجتماعی نیز فراهم می‌آورد؛ زیرا منطق استنباط آن بر سازوکار تولید مسئله استوار است نه ویژگی‌های یک مسئله خاص.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

برآیند تحلیل‌های ارائه‌شده در این پژوهش نشان می‌دهد که تمایز پارادایم‌های علوم اجتماعی را نمی‌توان فقط در تفاوت نظریه‌های تبیینی، روش‌های پژوهش یا برداشت‌های متفاوت از امنیت جست‌وجو کرد، بلکه این تمایز در سطح بنیادی‌تری، یعنی در منطق استنباط نظری مسئله ریشه دارد. تحلیل محتوای کیفی تطبیقی مبانی فلسفی پارادایم‌های منتخب نشان داد که هر پارادایم، از رهگذر انسجام میان مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خود، شرایطی را تعریف می‌کند که در پرتو آن یک وضعیت اجتماعی قابلیت مسئله‌مند شدن می‌یابد؛ بنابراین، اختلاف پارادایم‌ها پیش از آنکه به نحوه پاسخ‌گویی به مسائل امنیتی مربوط باشد، به تفاوت در سازوکارهایی بازمی‌گردد که از طریق آن‌ها مسئله امنیتی صورت‌بندی و استنباط می‌شود.

یافته‌های پژوهش از این جهت به ادبیات مطالعات امنیت افزوده می‌شود که کانون تحلیل را از «چیستی امنیت» به «منطق پارادایمی تولید مسئله امنیتی» منتقل می‌کند. بخش قابل توجهی از پژوهش‌های این حوزه، اختلاف رهیافت‌های امنیتی را در تعریف تهدید، مرجع امنیت، منابع ناامنی یا شیوه‌های مواجهه با آن دنبال کرده‌اند؛ درحالی‌که نتایج این پژوهش نشان می‌دهد منشأ این اختلاف‌ها را باید در مبانی فلسفی پارادایم‌ها جست‌وجو کرد. از این منظر، امنیت نه ویژگی ذاتی اشخاص، پدیده‌ها یا رویدادها، بلکه پیامد فرایندی نظری است که در آن، یک وضعیت اجتماعی در چهارچوب مفروضات فلسفی هر پارادایم قابلیت تشخیص، تبیین و تدبیر پیدا می‌کند؛ ازاین‌رو، سهم نظری مقاله نه در ارائه تعریفی تازه از امنیت، بلکه در بازسازی سازوکار پارادایمی تولید مسئله امنیتی است.

این بازسازی مفهومی، دامنه کاربردی فراتر از مطالعات امنیت نیز دارد. از آنجاکه الگوی پیشنهادی بر منطق پارادایمی مسئله‌مند شدن استوار است، می‌توان از آن برای تحلیل سایر مسائل علوم اجتماعی نیز بهره گرفت. موضوعاتی مانند نابرابری، هویت، مهاجرت، فقر، فساد، حکمرانی یا بحران‌های زیست‌محیطی نیز پیش از آنکه واقعیت‌هایی اجتماعی باشند، در چهارچوب پارادایم‌های مختلف به شیوه‌های متفاوت مسئله‌مند می‌شوند؛ بنابراین، الگوی ارائه‌شده را می‌توان چهارچوبی مفهومی برای مقایسه نظام‌مند نحوه تولید مسئله در سنت‌های نظری مختلف دانست؛ چهارچوبی که امکان گفت‌وگو میان رویکردهای متنوع علوم اجتماعی را بر پایه منطق استنباط مسئله فراهم می‌آورد.

از منظر روش‌شناختی، یافته‌های پژوهش بر ضرورت توجه به پیوند درونی میان مبانی فلسفی و انتخاب‌های روش‌شناختی تأکید می‌کند. تحلیل تطبیقی نشان داد که روش تحقیق،

معیارهای اعتبار، شیوه گردآوری داده‌ها و نحوه تفسیر یافته‌ها را نمی‌توان مستقل از مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ارزیابی کرد؛ زیرا هر راهبرد روش‌شناختی امتداد منطقی تلقی خاصی از واقعیت اجتماعی و امکان شناخت آن است. بر این اساس، الگوی مفهومی پیشنهادی می‌تواند به‌عنوان چهارچوبی برای ارزیابی میزان انسجام میان فلسفه علم، روش‌شناسی و استنباط نظری در پژوهش‌های علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

همچنین، یافته‌های پژوهش واجد دلالت‌هایی برای تحلیل سیاست‌گذاری است. اگر تشخیص، تبیین و تدبیر مسئله امنیتی برآیند انسجام بنیان‌های فلسفی هر پارادایم باشد، سیاست‌گذاری نیز فقط محصول شواهد تجربی یا ترجیحات اجرایی نخواهد بود، بلکه بازتاب نحوه صورت‌بندی واقعیت اجتماعی و منطق مسئله‌مند شدن آن است؛ در نتیجه، تفاوت سیاست‌های امنیتی را می‌توان نه فقط در تفاوت ارزیابی تهدیدها، بلکه در تفاوت بنیان‌هایی نظری جست‌وجو کرد که آن تهدیدها را از اساس، به مسئله امنیتی تبدیل می‌کنند.

در مجموع، این پژوهش نشان داد که مسئله امنیتی را نمی‌توان واقعیتی از پیش موجود یا فقط برآمده از ویژگی‌های عینی پدیده‌ها تلقی کرد، بلکه باید آن را پیامد تعامل منسجم مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هر پارادایم دانست. بر این اساس، سهم اصلی مقاله در بازسازی منطق پارادایمی استنباط نظری مسئله امنیتی و ارائه الگویی مفهومی است که فرایند تشخیص، تبیین و تدبیر مسئله را به بنیان‌های فلسفی علوم اجتماعی پیوند می‌دهد. این الگو، افزون بر روشن ساختن منشأ تفاوت رهیافت‌های امنیتی، چهارچوبی مفهومی برای تحلیل فرایند مسئله‌مند شدن در سایر حوزه‌های علوم اجتماعی نیز فراهم می‌کند و می‌تواند مبنایی برای گفت‌وگو میان فلسفه علوم اجتماعی، روش‌شناسی پژوهش و مطالعات امنیت باشد.

منابع

- اعلایی، علی؛ اسماعیل‌زاده، یاسر؛ یوسف‌وند، حسین (۱۴۰۲). «مدل گسترده‌شدن مسئله امنیتی در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران (مناظره و نقد نظریه امنیتی‌سازی)»، *فصلنامه مطالعات حفاظت و امنیت انتظامی*، ۱۸ (۶۸): ۱۱۱-۱۵۲. doi: 10.22034/spaps.2023.1275560.1246
- پارسانیا، حمید؛ نورانی، نورالله (۱۳۹۸). «مسئله اجتماعی از منظر پارادایم مدرن و پست‌مدرن (با تأکید بر اندیشه‌های مارکس، دورکیم، وبر و دریدا)»، *راهبرد اجتماعی فرهنگی*، ۸ (۳): ۳۳-۶۸. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.22517081.1398.8.3.2.2>
- رستگار، سید حامد (۱۴۰۳). «مسائل بدخیم در سیاست‌گذاری عمومی؛ خاستگاه، مفاهیم و انتقادات»، *سیاست‌گذاری عمومی*، ۱۰ (۲): ۱۷۲-۱۵۵. doi: 10.22059/jppolicy.2024.98289

- نورانی، نورالله (۱۴۰۱). علم و مسئله اجتماعی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نورانی، نورالله؛ اعلایی، علی (۱۴۰۵). «بررسی روش‌شناسی تحلیل محتوای کیفی تطبیقی»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸ (۲): ۱۰۵-۱۳۶. doi: 10.22035/isih.2026.5449.5100
- نورانی، نورالله؛ زاهدی، محمدجواد؛ ملکی، امیر (۱۴۰۰). «ماهیت و مختصات مفهوم مسئله اجتماعی در دوره‌های مدرن و پست‌مدرن (مورد مطالعه: آرای امیل دورکیم و ژان بودریار)»، مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۱۰ (۳): ۷۱۷-۷۴۰. <https://doi.org/10.22059/jisr.2021.315718.1162>
- Carlsson, J. (2025). *Securitization of aid: A case study of the Swedish aid strategy in Palestine since October 2023* (Master's thesis). Lund University.
- Guba, E. G., & Lincoln, Y. S. (2005). "Paradigmatic controversies, contradictions, and emerging confluences. In N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (Eds.), *The SAGE handbook of qualitative research* (3rd ed., pp. 191-215). Sage Publications.
- Jarvie, I. C., & Zamora-Bonilla, J. (Eds.). (2011). *The SAGE handbook of the philosophy of social sciences*. SAGE Publications Ltd.
- Kuhn, T. S. (1970). *The structure of scientific revolutions* (2nd ed.). University of Chicago Press.
- Parada-Ulloa, M., Marambio, J. B., Carmona, H., & Gutiérrez, Ó. V. (2026). *From knowledge as domination to knowledge as governmentality: A theoretical rearticulation of power in late-modern knowledge regimes*. *Frontiers in Sociology*, 11, 1799909. <https://doi.org/10.3389/fsoc.2026.1799909>.
- Rosa, H. (2026). *Time and world* (F. Vandenberghe, Ed.; C. Fricker, Trans.). Polity Press.
- Rosenberg, A., & McIntyre, L. (2020). *Philosophy of science: A contemporary introduction* (4th ed.). Routledge.